معنای «رأی» در لغت

(۱۹:۱۷ دقیقه)

سه استعمال کلمه «رأی» در لسان العرب

استاد: چهار-پنج کاربرد در یک شعری از لسان العرب آوردهاند.

أنشده خلف الأحمر من قول الشاعر:

> **أحمل فوقي بزتي كما تري أ ما تراني رجلا كما تري**
>
> **أخاف أن تطرحني كما تري على قلوص صعبة كما تري**
>
> **فما تري فيما تري كما تري**

قال ابن سيدة: فالقول عندي في هذه الأبيات أنها لو كانت عدتها ثلاثة لكان الخطب فيها أيسر، و ذلك لأنك كنت تجعل واحدا منها من رؤية العين كقولك كما تبصر، و الآخر من رؤية القلب في معنى العلم فيصير كقولك كما تعلم، و الثالث من رأيت التي بمعنى الرأي الاعتقاد كقولك فلان يري رأي الشراة أي يعتقد اعتقادهم[1]

«قال ابن سيدة: فالقول عندي في هذه الأبيات أنها لو كانت عدتها ثلاثة...»؛ سه معنا برای آنها هست؛ یکی به‌معنای رؤیت القلب، یکی به‌معنای ابصار، یکی به‌معنای اعتقاد است. آیا بین رؤیت القلب و اعتقاد فرقی هست؟ در اینجا خواسته فرق بگذارد. اینها از ظرافت کاری هایی است که انسان در عالم معانی با هزاران معنا مواجه هست. با کمبودی که در الفاظ دارد، با استعارات و سایر استعمالات و ارداف قرائن همه آنها را ساماندهی میکند.

شاگرد: ممکن است «رأی» اشاره داشته باشد به ظنی که پشتوانه استدلال را دارد اما به یقین نمیرسد. مثل استدلالاتی که هیوییین میآورند. ولی «ظنی» تشبثات است. حتی صلاحیت این را ندارد که به آدم ظن درست و حسابی بدهد.

استاد: مانعی ندارد. طبق آن چیزی که دیروز عرض کردم، سبب این ظن لایشعر است و معلوم نیست، شما میفرمایید نه، لازم نیست سبب معلوم نباشد، خود سبب را دو شقش میکنیم، سببی که در یک فضای عقلاء به آن اعتناء میکنند و سببهایی که عقلاء به آن اعتناء نمیکنند. منظور شما این است؟

شاگرد: بله.

استعمال کلمه «رأی» در روایات

استاد: چند مثال آوردهاند که «رأی» بهمعنای رأی درستی است که شامل یقین هم میشود. دیروز آقا میگفتند «لیس بالرای» یعنی «لیس بالرای ولو کنت قاطعا فی رایک». مثالهایی را آوردهاند. از الغارات نقل کردهاند که حضرت فرمودند:

> **إني و الله ما أقوم نفسي على تقصير و لا عجز و إني بمقاساة الحرب لجد بصير و إني لأقدم على الأمر و أعرف وجه الحزم و أقوم بالرأي المصيب ...[2]**

«أقوم بالرأي المصيب»؛ در اینجا صریحاً میگویند که رای میتواند حق باشد. مصیب باشد. نه اینکه هر چه رای شد بد باشد.

در کافی شریف میفرمایند: ظاهراً حدیث ای هشام در عقل است که از غرر روایات کافی شریف است.

> **يا هشام إن أمير المؤمنين ع كان يقول إن من علامة العاقل أن يكون فيه ثلاث خصال يجيب إذا سئل و ينطق إذا عجز القوم عن الكلام و يشير بالرأي الذي يكون فيه صلاح أهله فمن لم يكن فيه من هذه الخصال الثلاث شيء فهو أحمق[3]**

«... إذا سئل و ينطق إذا عجز القوم عن الكلام»؛ خودش سریع جلو نمی افتد. **«و يشير بالرأي الذي يكون فيه صلاح أهله»**؛ جایی هم که میبینند الآن جای این است که حرف بزند، نمیتواند ساکت بنشیند. میگویند حکمت را از نااهل بپوشاند و به اهل بدهد. ظلم این است که حکمت را به نااهل بدهی و ظلم این است که حکمت را به اهل ندهی. «یشیر»؛ یعنی در اینجا دیگر خودش تکلم میکند. در آن جا وقتی سؤال میکنند جواب میدهد. وقتی هم سؤالاتی باشد که قوم عاجز شدهاند، این دفعه دیگر حرف میزند. اما یک جایی میبینند که قوم در معرض خطا و اشتباه هستند، آن جا دیگر نمیتواند بگوید از من که نپرسیدند، من هیچ حرفی نزنم. **«فمن لم يكن فيه من هذه الخصال الثلاث شيء فهو أحمق»**. واقعاً هم عجیب است. عمل کردن به اینها خیلی سخت است.

در روایت دیگر در کافی هست: «و رأيت الحلال يحرم و رأيت الدين بالرأي و عطل الكتاب و أحكامه» [4]. در این دو مثال معلوم بود که مقصود از «رأی» رأیی است که خوب است. پس کاربرد «رأی» در

موارد خوب هم هست. اگر موارد دیگرش را نگاه کنید، وقتی «رأی» به‌طور مطلق به کار می‌رود حالت منفی دارد. چرا؟ چون در معرض خطا است. موضوع له «رأی» که «رأی القلب» است، این نیست که بشرط الخطأ باشد، تا شما بگویید اگر «رأی» را در معنای مصیب به کار بردیم، حالا مجاز گویی کرده‌ایم. مثل کلمه «خطا» و «معصیة». مثلاً بگوییم اگر معصوم علیه‌السلام معصیت کردند، خُب اینجا اشتباه می‌گوییم. چون نمی‌شود. معصیت به شرط عصیان است و صبغه منفی دارد. نمی‌توانید آن را از این صبغه بکنید و آن را در مورد معصوم به کار ببرید. اگر هم در یک جایی استعمال شد سریع معلوم می‌شود که مجاز گفته ای. یعنی آن چه که «یترائی» به‌صورت معصیت، اما از معصوم معصیت نیست. این مجاز می‌شود. اما «رأی» به این صورت نیست. شرط «رأی» خطا نیست. اما معرضیت خطا در آن هست؛ «رأی القلب». در معرض خطا است. خُب وقتی درمعرض خطا است، مواردیکه می‌آورند تا بار منفی آن را و معرضیت را در آن جلوه بدهند توضیح نمی‌خواهد. عبارت بعدی را ببینید؛ می‌فرمایند: «رأيت الدين بالرأي»؛ دیدم رای را در دین آوردند. خُب بگویند شاید رای مصیب منظور است! اینجا نمی‌خواهد رای مصیب را بگویند، به عبارت دیگر وقتی می‌خواهد رأی را قید بزنند که خوب است، حتماً باید این قید را اضافه کنند و قرینه‌ای بیاورند که در اینجا رأی را سراغ رأی مانوس نبری که بار منفی دارد. بار منفی نه به شرط شیء، بار منفی لابشرط اما در معرض خطا.

لابشرط بودن کلمه «رأی» از خطا و صواب در لغت

شاگرد: مثل کذب نیست که بگوییم اقتضائی است؟

استاد: در کذب خوب است. چون خلاف واقع می‌گویی و گاهی چاره‌ای نیست. لذا می‌گوییم اقتضائش را دارد. اما در «رأی» اینکه انسان استدلال کند و به یک چیزی برسد، نمی‌توان گفت اقتضاء خطا دارد. اینطور نیست. به شرط خطا نیست، لابشرط از خطا است. حتی اقتضاء خطا هم در آن نیست. رأی، رأی است؛ یعنی با یک دلیل به یک چیزی می‌رسد. اما آن بسترش مهم است. بسترش بسیار اهمیت دارد. و لذا رأی در دین می‌تواند حرام باشد اما رأی در رؤیت هلال که حرام نیست. اتباعش نکن. «لیس بالرای» یعنی فضایی است که می‌توانی به دنبالش بروی و حرفی بزنی و کاری کنی. خود عمل ارتأی در رؤیت هلال حرام نیست اما قابل حجیت و اتباع شرعی نیست.

شاگرد۲: «رؤیت» که از همین ماده است، می‌تواند به همین خاطر که در معرضیت خطا است باشد و با شهود تفاوت کند؟ یعنی نوعی که با رؤیت پیدا می‌کند با شهادت متفاوت باشد؟

استاد: یعنی می‌خواهید بفرمایید که «شهد» اقوی است. لذا در شهادت قید می‌کنند که حتماً باید بالحس باشد، نه بالحدس. بحث است که اعمی می‌تواند شهادت بدهد یا نه؟ ظاهراً مشهور می‌فرمایند که نمی‌تواند. اعمی که نمی‌تواند ببیند لذا شهادت اعمی کافی نیست. اما فتوای عده‌ای این است که اعمی در یک شرائطی می‌تواند شهادت عن حسّ به تناسب با آن مورد بدهد. ولی ظاهراً مشهور این بود که نمی‌تواند. چون قید شهادت این است. اما رؤیت، در بیشترش به کار می‌رود یا نه؟ شما در جایی یادتان هست که خود «رؤیت»، نه تری، أری و رایت، بلکه خود «الرویة» در نظر قلب و فهم و اعتقاد به کار رفته باشد؟ خود لفظ رؤیت به‌معنای نظر و فکر به کار رفته باشد. ممکن است که چنین استعمالی نباشد.

مثال ًروایت بعدی را ببینید که کلمه «رأی» بدون توضیح مشعر به سیاق است. فرمودند: «و الغلو علی أربع شعب علی التعمق بالرأي»[5]. این روایت از غرر روایات است. کفر و نفاق و ایمان و ... . خیلی روایت عالیای است. یکی از روایاتی که ذم در تعمق شده، همین روایت است. «علی التعمق بالرای»؛ کلمه غلو خیلی زیبا است. یعنی در نظر تعمق میکنند، درجاییکه جای آن تعمق نیست. وقتی یزی بودیم آن استاد گاهی مطلبی را از متن کتاب میگفتند، مستمعین و شاگردانی که بودند منا قشه میکردند؛ در آن چیزی که استاد میخواست از عبارت درد بیاورد و به عبارت نسبت بدهد؛ بعد که معلوم میشد آن استاد هم قبول میکرد که این اشکال در اینجا وارد است و مصنف نمیخواهد این را بگوید. ایشان میگفت وقتی جوی آب میرود اگر بخواهید آب بردارید دست زیر آب میبرید و آب زلال میآید و میخورید. اما اگر دستتان را خیلی پایین ببرید به ته جوب میخورد و با گل و لای بالا میآید. وقتی معلوم میشد که عبارت جور در نمیآید میگفتند من دستم را خیلی ته جوی زدم. حال گاهی این جور است که «علی التعمق بالرای» که غلو هم لازمه اش است. تعمق میکند و دستش را ناجور ته جوی میزند و بعد غلو میشود. غلو یعنی تعمق بی جا. تعمقی که او زورش را ندارد. ذهن او نمیتواند این اندازه در درای برود و غواصی کند. یک کارهایی میکند و خودش را به هلاکت میاندازد. آن هم غلوی است که علو ّنیست.

استعمال بدون قرینه کلمه «رأی» در معنای منفی نزد عرف

شاگرد: تا اینجا مقصود شما این شد که اگر رأی بهخودیخود باشد، بار منفی پیدا میکند؟

استاد: از حیث لغت، رأی، به شرط خطا نیست. به شرط الاصابه هم نیست. بشرط لا از اصابه هم نیست. بلکه لابشرط است. این لغتش است. اما در کاربردهایی که دارد؛ همانطوری که کاربرد عرفی را با معنای لغوی فرق گذاشتیم؛ در نوع کاربردهای عرفی آن وقتی به کار میرود حالت منفی آن در نظر گرفته میشود. بهخصوص در روایات به این صورت است. در ادله سمعیه شرعیه به این صورت است. لذا است که در این فضاها که نوع کاربردها برای جهت منفی است، اگر بخواهند بگویند این رأی، همان رأیای که مانوس شما است نیست، حتما ً باید قید بیاورند. «بالرای المصیب»، «بالرای الحق» و ... .

شاگرد: این مطلب به چه صورت است که اگر بار منفی ای مثبت داشته باشد، دائما ًبراساس تناسبات حکم و موضعش است؟ یعنی چه بسا روی موارد متعددی دست میگذاریدی که رأی منفی است، و چه مواردیکه مثبت است وچه مواردیکه خنثی است. مثل موارد متعددی که میپرسد رأی شما در این مسأله چیست. با تناسبات میفهمیم که یعنی نظر شما چیست و با یک اسبابی میخواهی استنباط کنی که چیست. وقتی بحث غلو مطرح میشود طبیعی است که رأی در فضای بد قرار گرفته.

استاد: مانعی ندارد. با آن چه که عرض کردم منافاتی ندارد. منافاتی ندارد که در یک محدوده واقعهای سبب آن شود. اینکه شما میفرمایید در فضای بدون حدوث امر خاص است. اما در فضای سمعیات وقایعی رخ داده. آن واقعه چه بود؟ معاذ بن جبل به حضرت عرض کرد «اجتهد رائی». اهلسنت میگویند که حضرت او را تحسین کردند. فرمودند اگر به جایی رفتی که نه از کتاب خدا چیزی داشتی و نه از سنت پیامبر چه کار میکنی؟ گفت «أجتهد رأيي ولا آلو»[6].

خُب ببینید در فضایی که یک واقعهای رخ داده، اهلسنت بهعنوان تحسین پیامبر خدا از او نقل کردهاند، حال میخواهند اهل البیت علیهمالسلام با آن واقعه رخ دادهای که همه سابقه ذهنی دارند، بگویند «رأی». یعنی تکذیب آن معنا است با خصوصیاتی که تلقی آنها بوده. اینجا است که بهخاطر امرحادث خاص، در بستر ادله شرعیه و ادله سمعیه، معنای منفی میآید، نه از صرف کاربرد عرفی و خنثای آن. بلکه بهخاطر روایتی که این روایت ناظر به آن است و میخواهد اصل خود صدور را تکذیب کند یا برداشت غلطی که بدنه اهلسنت از آن حدیث کردهاند.

شاگرد: « إنّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعيدا وَنَرَيٰهُ قَريبا»[7] به چه صورت است؟

استاد: مثال خوبی برای حرف ابن سیدة زدند. ابن سیدة گفت ما یک رأی القلب داریم، یک اعتقاد داریم. در مثالی که شما زدید، رؤیت بهمعنای بصر نیست؛ معلوم است. «انهم یرونه» نه یعنی با چشم میبینند. «رؤیت» بهمعنای اعتقاد هم نیست. اعتقاد، عقد القلب است. آیه نمیخواهد بفرماید بر دوری عقد القلب کردند. این آیه تفاوت این دو را روشن میکند. «یرونه» در اینجا به چه معنا است؟ یعنی آن حالی که در انتظار وقوع یک واقعهای دارند، که با رأی القلب دلشان دور میبینند و دلشان نزدیک میبینند. «انهم یرونه» یعنی رؤیت القلب. نه با چشمشان دور میبینند و نه با اعتقادشان، بلکه با حالشان دور میبینند؛ چیزی که موقعیت خصوصی آنها به آنها القاء میکند که دور است.

شاگرد: منفی و مثبت ندارد.

استاد: در اینجا اصلاً ناظر به منفی و مثبت نیست. ناظر به توصیف حال است. حال این، این است که «نراه قریبا» و حال آنها «یرونه بعیدا». ولو یک جهت مقابله اش منفی را میآورد ولی فعلا دارد توصیف حال میکند.

از دعائم هم دارد:«و لا تشاور في الفتيا فإنما المشورة في الحرب و مصالح العاجل و الدين ليس هو بالرأي إنما هو الاتباع»[8]؛ رأی مقابل اتباع است. اتباع، مقابل تعبد است. هر چه میگویند بگو چشم. در مقابلش رأی است. یعنی چیزی را خودت میبینی ولو بر آن دلیل داری اما مقابل آن قرار میگیرد. در شرح نهجالبلاغه هم دارد: «أقوم بالرأي المصيب»[9]. معانی لغویه را ذیل صفحه همین حدیث آوردهاند. ان شاء الله مراجعه بفرمایید.

شاگرد۲: در معنای دقیق لغوی «رأی» غیر حسی بودنش هست؟ سبب غیر حسی باشد. یعنی یک چیزی را معتقد شود از یک سبب غیر حسی.

استاد: رأی بهمعنای اینکه از سبب غیر حسی منتقل شود؛

شاگرد: به سبب حسیای که بدیهی باشد مسلم است که رأی نمیگویند. اگر هم حسی باشد چیزی است که نیاز به کمی استنباط دارد. مثلاً دارد که امام حسین آمده و حرکت کرده، رأی تو در این مسأله چیست؟ یعنی چند امور حسی باشد که نیاز به یک استنباط داشته باشد.

---

[1] لسان العرب، ج۱۴، ص: ۳۰۱

[2] الغارات (ط - القديمة)، ج۱، ص: ۱۹۵

[3] الكافي (ط - الإسلامية)، ج١، ص: ١٩

[4] الكافي (ط - الإسلامية)، ج٨، ص: ٣٩

[5] الكافي (ط - الإسلامية)، ج٢، ص: ٣٩٢

[6] سنن الدارمي | باب الفتيا وما فيه من الشدة (حديث رقم: ١٧٠)؛ عن الحارث بن عمرو، ابن أخي المغيرة بن شعبة، عن اناس من أهل حمص من أصحاب معاذ عن معاذ، رضي الله عنه، أن النبي صلى الله عليه وسلم لما بعثه إلى اليمن قال: أرأيت إن عرض لك قضاء كيف تقضي؟ " قال: أقضي بكتاب الله، قال: «فإن لم يكن في كتاب الله؟». قال: فبسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم. قال: " فإن لم يكن في سنة رسول الله؟. قال: أجتهد رأيي ولا آلو. قال: فضرب صدره ثم قال: «الحمد لله الذي وفق رسول رسول الله لما يرضي رسول الله».

[7] المعارج ٦ و ٧

[8] دعائم الإسلام، ج٢، ص: ٥٣٥

[9] شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج٦، ص: ٩٢

بازبینی #1
ایجاد شده 6 آوریل 2026 13:39:53 توسط ... .
به روزرسانی شده 6 آوریل 2026 13:46:22 توسط ... .